نقد تبیین حکما از مسئله اختیار در اندیشه ملا محمدطاهر قمی ـ
محمدمهدی کرباسچی، محمدهادی ملازاده، فهیمه جعفری
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال سیزدهم، شماره ۵۲ «ویژه عدل الهی»، پاییز ۱۳۹۵، ص ۵۶ ـ ۷۷

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

نقد تبیین حکما از مسئله اختیار در اندیشه ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ق.)

محمدمهدی کرباسچی*
محمدهادی ملازاده**
فهیمه جعفری***

چکیده: نگارندگان، نقد ملامحمد طاهر قمی (متوفی ۱۰۹۸ قمری) از تبیین حکما در مسئله اختیار را بر اساس آثار او، به ویژه کتاب چاپ نشدهٔ "بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین" توضیح داده‌اند. در این گفتار، چند قاعدهٔ فلسفی، از جمله قاعدهٔ "الشیء ما لم یجب لم یوجد"، شبههٔ ترجیح بلا مرجّح و شبههٔ تخلف معلول از علّت تامّه تبیین فلسفی شده و نقد آن در پی، آمده است.

کلیدواژه‌ها: قمی، ملامحمدطاهر؛ اختیار انسان؛ بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین (کتاب)؛ قواعد فلسفی؛ ترجیح بلا مرجّح؛ تخلف معلول از علّت تامّه.

*. استادیار دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران mohammad.mahdi.karbaschi@gmail.com
**. استادیار دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران m.h.mollazadeh@gmail.com
***. کارشناس ارشد علوم حدیث گرایش کلام و عقاید jafari_6590@yahoo.com

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

مقدمه

مجبور یا مختار بودن انسان از جمله مسائلی است که همواره در طول تاریخ مورد بحث و گفتگو بوده است و نظریات مختلفی از سوی متکلمان، حکما و عرفای مسلمان و حتی غیر مسلمان پیرامون این مسئله بیان شده است. در این میان متکلمان امامیه و حکما هر دو قائل به اختیار نسبی انسان یعنی همان امر بین الامرین هستند اما تفسیر این دو گروه از این دیدگاه با یکدیگر متفاوت است. برخی از متکلمان امامیه معتقدند تبیین حکما از این مسئله را همان جبر می‌دانند. یکی از این گروه متکلمان، ملا محمدطاهر قمی (م ۱۰۹۸ ق) است، که از بزرگان علمای امامیه در قرن یازدهم می‌باشد. این عالم جلیل القدر هم عصر شیخ بهایی و از مشایخ اجازه علامه مجلسی و شیخ حرعاملی است که به گواهی بزرگانی همچون محدث نوری در مستدرک الوسائل، "عالمی جلیل و شریف و دارای تالیفات بلیغ و سودمند است." صاحب ریاض العلما نیز او را از مشاهیر عصر خویش می‌داند.[۱]

در این گفتار ضمن بیان دیدگاه حکما در مسئله اختیار انسان، نقدهایی را که این عالم برجسته شیعه بر نظریات ایشان وارد بر اساس دو کتاب سفینة النجاة[۲] و بهجة الدارین فی الامر بین الامرین[۳] وی، می‌آوریم.

---

۱. برای آشنایی بیشتر با این عالم بزرگ به این منابع مراجعه شود: حسینی ارموی، جلال الدین، مقدمه شش رساله فارسی از رسائل مولی محمد طاهر قمی؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۱۱؛ گلی زواره، غلامرضا، ستارگان حرم، ج ١٤.

۲. کتاب سفینة النجاة را در سال ۱۰۵۳ قمری ملا محمد طاهر قمی تصنیف کرده است. بنا بر آنچه در الذریعة آمده "هدف مصنف از نگارش این کتاب، ارائه عقاید اسلامی و ایجاد باورهای قلبی از طریق دستورات و برنامه‌های اخلاقی بوده است." این کتاب دوازده باب دارد که در باب ششم آن با عنوان "در ابطال جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین" به طور مفصل به این موضوع میپردازد.

۳. رساله «بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین» در ذیقعده ۱۰۵۵ قمری یعنی پیش از تألیف و تبویب ابواب العدل بحار الانوار در قم به رشته تحریر در آمد. وی در رساله مذکور پس از بیان نظریات مختلف در باب جبری یا اختیاری بودن أفعال انسان و

شرح دیدگاه فلاسفه

فلاسفه مسلمان در بحث جبر و اختیار، ضمن نقد نظریه جبر و تفویض، از أمر بین الأمرین دفاع می‌کنند و آن را نظریه برتر می‌دانند. ملاصدرا در اسفار، بعد از توضیح نظریه فلاسفه می‌گوید:

"أنت تعلم أن هذا المذهب أحسن من الأولین، و أسلم من الآفات، و أصح عند ذوی البصائر النافذة فی حقائق المعارف، فإنه متوسط بین الجبر و التفویض، و خیر الأمور أوسطها." (صدر المتألهین، ج ۶، ص ۳۷۲)

اما تفسیر آنها از این نظریه با آنچه متکلمان بیان می‌کنند متفاوت است.

آقای مصباح یزدی بعد از نقد اشاعره و معتزله در مسأله اختیار انسان، نظر فلاسفه را این گونه تبیین می‌کند:

"فلاسفه هر چند استناد با واسطه همه پدیده‌ها حتی أفعال اختیاری انسان را به خدای متعال صحیح می‌دانستند، اما این استناد را تنها بر اساس علة العلل بودن واجب الوجود توجیه می‌کردند، تا اینکه صدر المتألهین تبیین صحیحی از رابطه علیت بدست داد و ثابت کرد که علل متوسطه، چون خودشان معلول خدای متعال هستند، هیچ گونه استقلالی ندارند و اساساً افاضه وجود به معنای دقیق کلمه، مختص خدای متعال می‌باشد و سایر علّتها به منزله مجاری فیض وجود هستند که با اختلاف مراتبی که دارند، نقش وسایط را بین سرچشمه اصلی وجود و دیگر مخلوقات ایفا می‌کنند. بنابر این معنای عبارت معروف "لاموثر فی الوجود الا الله" این خواهد بود که تأثیر استقلالی و افاضه وجود، مخصوص به خدای

نقد آنها، دو شبهه مهم ترجیح بلا مرجّح و تخلّف معلول از علّت تامّه را پاسخ می‌دهد و سپس با آوردن روایات متعدد به إثبات نظریه أمر بین الأمرین و بیان معنای این دیدگاه می‌پردازد. همچنین در ضمن بحث، مطالبی را به مناسبت، در زمینه‌ی قضا، قدر و بداء و همچنین نقد بعضی عقاید فلاسفه مانند اعتقاد به عقول عشره، قاعده الواحد، حدوث ذاتی، حدوث دهری و ... می‌پردازد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

متعال است." (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۳۹۱)

وی در ادامه، ضمن پاسخ به شبههٔ قائلین به تفویض که استناد فعل واحد را به دو فاعل، محال می‌دانند، معنای أمر بین الأمرین را این گونه بیان می‌کند:

"استناد فعل واحد به اراده دو فاعل، در صورتی محال است که هر دو فاعل در عرض یکدیگر، مؤثر در انجام آن فرض شوند و به اصطلاح، فاعل جانشینی باشند. اما اگر دو فاعل در طول یکدیگر باشند، استناد فعل به هر دوی آنها اشکالی ندارد. و استناد به دو فاعل طولی تنها به این معنی نیست که اصل وجود فاعل بی‌واسطه، مستند به فاعل با واسطه است بلکه علاوه بر این تمام شئون وجود او هم مستند به فاعل هستی بخش می‌باشد، و حتی در انجام کارهای اختیاریش هم بی‌نیاز از او نمی‌باشد، و دمادم وجود و همه شئون وجودش را از او دریافت می‌دارد. و این است معنای صحیح لاجبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین." (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۳۹۲)

مرحوم طباطبایی این مطلب را با این بیان آورده است:

"و فاعلية الواجب تعالى فى طول فاعلية الإنسان لا فى عرضه، حتى تتدافعا و لا تجتمعا ... و قد عرفت أن الفاعلية طولية و للفعل انتساب إلى الواجب بالفعل بمعنى الإيجاد، و إلى الإنسان المختار بمعنى قيام العرض بموضوعه." (طباطبایی، نهایة الحکمة، ص ۳۰۲ و ۳۰۳)

فاعلیت خداوند متعال در طول فاعلیت انسان است نه در عرض آن، که قابل جمع نباشد بلکه در تعارض با هم باشند ... و قبلاً دانستی که فاعلیت طولی بوده و فعل دارای انتسابی فعلی به معنای ایجاد به خداوند است، و دارای انتساب به معنای قیام عرض به موضوعش نسبت به انسان مختار می‌باشد."

این معنایی است که فلاسفه در توجیه أفعال اختیاری انسان دارند، با این بیان که هر فعلی را با واسطه یا بدون واسطه به خداوند متعال نسبت می‌دهند.

"ما من شیء ممکن موجود سوی الواجب بالذات، حتی الأفعال الإختیاریة، إلا و هو فعل

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

الواجب بالذات معلول له، بلا واسطة أو بواسطة أو وسائط." (طباطبایی، نهایة الحکمة، ص ۳۰۱)

همه ممکن الوجودها حتی أفعال اختیاری، فعل واجب الوجود و معلول او هستند با واسطه یا بدون واسطه.

در واقع فلاسفه در دفاع از نظریه أمر بین الأمرین و تفسیر آن به نحوی که بیان شد می‌کوشند؛ اما این نحوه تفسیر فلاسفه از أمر بین الأمرین، به دلیل اعتقاد به اصلی است که از آن تعبیر به ضرورت عِلّی و معلولی می‌شود و قاعده معروف و عمومی «الشیء مالم یجب لم یوجد» نیز از آن اصل ناشی می‌شود، درحالی که متکلمین لازمه این اعتقاد فلاسفه را جبر می‌دانند و آنها را محکوم به اعتقاد به جبر می‌کنند.[1] ملا محمدطاهر می‌گوید:

"**إنّ الإیجاب الذی قال به الحکماء و أتباعهم، قریب من الجبر، بل عین الجبر و لکن فی صورة الإختیار.**" (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۱۹)

ایجابی که حکما و پیروانشان به آن معتقدند، نزدیک به جبر بلکه عین جبر است ولی در صورت و ظاهر اختیار.

در ادامه به توضیح بیشتر آن می‌پردازیم.

قاعده "الشیء مالم یجب لم یوجد" و نقد آن

این قاعده فرع بر اصل علیت است و می‌گوید: شیء ممکن تا به حد وجوب و ضرورت نرسد، موجود نمی‌گردد.

طبق اصل علیت، ممکن برای آنکه موجود گردد یا معدوم شود، به یک مرجّح بیرونی (علّت) نیاز دارد.

۱. یکی از استادان فلاسفه معاصر، ضمن نقد و بررسی این قاعده، صریحاً بیان می‌کند که فیلسوفان مسلمان قائل به جبر بوده و در برابر اصل شیعی امر بین الامرین قرار دارند. (ر.ک: فیاضی، غلامرضا، "*نقد و بررسی قاعده الشیء ما لم یجد لم یوجد*"، فصلنامه آیین حکمت، شماره دوم، سال اول، زمستان ۱۳۸۸)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

ملاصدرا می‌گوید:

"إن کل ممکن ما لم یترجح وجوده بغیره لم یوجد، و ما لم یترجح عدمه کذلک لم ینعدم. فلا بدّ له فی رجحان کل من الطرفین من سبب خارج عن نفسه." (صدر المتألهین، ج۱، ص ۲۲۲)

هر ممکنی مادامی که وجودش ترجیح پیدا نکند موجود نمی‌شود. و همین طور مادامی که عدمش ترجیح پیدا نکند نیز معدوم نمی‌شود، و ناگزیر برای رجحان پیدا کردن هر یک از دو طرف وجود یا عدم نیاز به عاملی بیرون از خودش دارد.

علامه طباطبایی این اصل را این گونه تبیین می‌کند:

"لا ریب أن الممکن الذی یتساوی نسبته إلی الوجود و العدم عقلاً، یتوقف وجوده علی شیء یسمّی علة، و عدمه علی عدمها." (طباطبایی، بدایة الحکمة، ص ۴۷)

بدون شک، ممکنات که وجودشان نسبت به وجود و عدم مساوی است، وجودشان متوقف بر وجود علّت و عدمشان متوقف به عدم علّت است.

مسئله نیاز ممکن به علّت قابل قبول است. اما سخن بر سر این است که رابطه میان علّت و معلول چه رابطه‌ای است؟ آیا میان آنها ضرورت برقرار است یا نه؟ فلاسفه می‌گویند: این رابطه یک رابطهٔ ضروری است؛ یعنی در صورت وجود علّت تامّه شیء، وجود آن شیء ضروری است و در صورت نبودنِ علّت تامّه، همان نبود علّت تامّه، علّت تامّه عدم است و عدم شیء را ضروری می‌گرداند.[۱]

امّا برخی از متکلمان رابطه میان علّت و معلول را ـ دست کم در أفعال اختیاری ـ رابطه اولویت می‌دانند و بر این باورند که لزومی ندارد علّت برای پدید آوردن معلول، وجود معلول را ضروری گرداند؛ بلکه همین اندازه که طرف

۱. برخی از مخالفین فلاسفه، نبود علّت تامّه را یکی از علل معدوم شدن فعل می‌دانند، و یکی دیگر از دلایل آن را وجود علّت تامّه و عدم اراده او می‌دانند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

وجود را بر عدم رجحان دهد و ممکن را از حالت تساوی نسبت به وجود و عدم خارج گرداند، برای موجود شدن کفایت می‌کند. بنابر این معلول با آنکه علّت تامّه‌اش موجود است، وجودش ضروری و قطعی نیست؛ بلکه فقط نسبت به عدم اولویت دارد. علّت این اعتقاد متکلمین این است که بر این باورند تعمیم سخن حکما به أفعال ارادی ناصواب است و موجب جبری بودن این أفعال می‌شود. لذا گفته‌اند انسان وقتی کاری را انجام می‌دهد، در صورتی که همه مبادی و شرایط انجام آن کار فراهم باشد، انجام آن کار ضرورت پیدا نمی‌کند؛ بلکه نهایتاً اولویت می‌یابد، زیرا اگر انجام آن ضروری و واجب باشد فاعل در انجام آن مجبور است و این با اختیار و اراده فاعل منافات دارد. (آخوندی، محمد حسین، ص ۱۱۷)

بنابر این به نظر اینان، قاعده "الشیء مالم یجب لم یوجد"، عمومیت ندارد و لزومی ندارد که علّت، وجود را برای معلول ضروری کند؛ بلکه اولویت پیدا کردن وجود، برای موجود شدن معلول کفایت می‌کند.

ملا محمد طاهر بعد از آنکه اتفاق حکما و متکلمین را در نفی اولویت ذاتی می‌پذیرد، به بیان اختلاف آنها در اولویت غیری[1] می‌پردازد و می‌گوید:

"حکما و متکلمین اختلاف کرده‌اند در اینکه فعل از فاعل به طریق وجوب صادر می‌شود یا به طریق اولویت. اعتقاد حکما و ابوالحسن بصری و تابعانش این است که فعل از فاعل به طریق وجوب صادر می‌شود، و گفته‌اند: **الممکن ما لم یجب لم یوجد**. یعنی تا ممکن، واجب نشود از فاعل صادر نمی‌گردد و موجود نمی‌شود.

۱. اولویت ذاتی آن است که اولویت از ذات ممکن نشات گرفته باشد؛ نه آن که علّت، آن را به او داده باشد. و اولویت غیری آن است که این رجحان از ناحیه غیر – که همان علّت است – به شیء داده شود؛ یعنی ذات شیء نسبت به وجود و عدم یکسان است، ولی عاملی خارجی یکی از آن دو طرف را برای شیء راجح می‌گرداند. (آخوندی، همان)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

و جماعتی از متکلمین را اعتقاد این است که فعل در نظر فاعل، اولی و راجح گردیده و از وی صادر می‌شود بی‌آنکه به حدّ وجوب رسد و خلافش ممکن نباشد. و این مذهب حق است." (قمی، سفینة النجاة، ص۸۰)

همچنین می‌گوید: "إنه ظهر و ثبت بما حقّقناه، صحة صدور الفعل عن الفاعل **بالأولوية بلا وجوب.**" (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۲)

بنابر این قمی نیز در شمار آن دسته از متکلمانی است که می‌گویند: با وجود علّت تامّه، صدور فعل از فاعل، تنها اولویت پیدا می‌کند؛ ولی واجب نمی‌شود.

از دیدگاه او حکما، بنده را فاعل موجَب می‌دانند نه مختار؛ وی در تعریف فاعل مختار و موجَب می‌گوید:

"صدور فعل از فاعل، اگر واجب باشد و تخلّفش ممکن نباشد، فعل را واجب می‌گویند و فاعل را موجَب. و اگر صدور فعل از فاعل واجب نباشد و او را فعل و ترک هر دو ممکن باشد، متکلمان این فاعل را قادر می‌گویند. پس اگر کردن و نکردن فاعلِ قادر به خواست خودش باشد، او را مختار می‌نامند." (قمی، سفینة النجاة، ص ۷۹)

وی عقیده دارد که در لغت عرب، جبر بر ایجاب صادق است و هر مفسده که لازم مذهب جبر است، لازم مذهب ایجاب نیز هست. (قمی، سفینة النجاة، ص ۸۴)

او یکی از دلایل مردود دانستن قول اولویت از دیدگاه حکما را این می‌داند که آنها ترجیح بلا مرجّح یا ترجیح مرجوح را محال می‌دانند، آنجا که می‌گوید:

"لأنّ بطلان القول بالأولوية مبنی علی امتناع ترجیح المرجوح عقلاً." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۲)

البته او قائل به امکان آن است؛ چرا که لازمه این قول حکما را بطلان ثواب و عقاب می‌داند:

"اما الترجیح بلامرجّح و ترجیح المرجوح، فذهب الحکما و کثیر من المتکلمین إلی

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

استحالتهما، فلرْمهم القول ببطلان الثواب و العقاب و مدح المحسن و ذمّ المسیء." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۱)

به عقیده او، دلیل دیگر حکما بر نفی اولویت و إثبات ایجاب، این است که می‌گویند:

"در صورت وجود علّت تامّه فعل، ترکش ممکن نیست و در صورت عدم علّت تامّه، فعلش ممکن نیست." (قمی، سفینة النجاة، ص۸۲)

این همان عقیده حکماست مبنی بر اینکه تخلّف معلول از علّت تامّه محال است. به این بحث در ضمن توضیح قاعده "الشیء ما لم یجب لم یوجد" پرداختیم و آن را نقد کردیم. اما ملا محمدطاهر در کتاب بهجة الدارین، به تفصیل درباره این دو شبهه بحث کرده و هر دو را رد کرده است. ما نیز در ادامه به بیان آن می‌پردازیم.

شبهه ترجیح بلا مرجّح

یکی از دلایل حکما برای إثبات ایجاب، این است که در مورد أفعال انسان باید یکی از دو طرف فعل یا ترک به وجوب برسد تا واقع شود. در غیر این صورت اگر فعلی واقع شود در حالی که هنوز به مرحلهٔ وجوب نرسیده، یعنی فعل و ترک آن برای انسان مساوی باشد، ترجیح بلامرجّح رخ داده است. نیز اگر فعل واقع شود در حالی که طرف ترک راجح بوده، در این صورت ترجیح مرجوح اتفاق افتاده است. آنها اولویت را نیز در اینجا باطل می‌دانند؛ چرا که می‌گویند با وجود اولویت در یک طرف، اگر طرف دیگر وقوعش ممتنع باشد، این همان وجوب است. اگر طرف دیگر وقوعش جایز باشد، در این صورت، اولویت دیگر اولویت نیست. (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۴)

تقریر دیگری از شبهه نیز این است: آیا با وجود رجحان در یک طرف، وقوع

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

طرف مرجوح امکان دارد یا خیر؟ اگر امکان ندارد که فهو المطلوب، این همان وجوب است که منکر آن هستید. و اگر وقوع مرجوح با وجود رجحان در طرف دیگر امکان داشته باشد، این بسیار محال‌تر[1] است از حصول یکی از دو طرف مساوی بدون مرجّح. (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۴)

این دلیل را ملا محمدطاهر از قول محقق طوسی می‌آورد و در پاسخ به آن می‌گوید:

"حینئذ لا نسلّم عدم کون الأولویة أولویة و وقوع ترجیح المرجوح؛ فان الإمکان علی ما بیّناه آنفاً علی نوعین: إمکان عقلی و إمکان عادی. و کذا الوجوب و الإمتناع. و الإمکان المفروض فی وقوع الطرف الآخر هو الإمکان العقلی لا العادی، بل مع الأولویة وقوع الطرف محال عادةً، و إمکان وقوع الطرف عقلاً مع امتناعه عادة لا یستلزم عدم کون الأولویة أولویة و وقوع ترجیح المرجوح، بل المستلزم لهما هو إمکانه عادةً." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۵)

ما نمی‌پذیریم که لازمه قول ما این باشد که دیگر اولویت، اولویت نباشد و یا اینکه ترجیح مرجوح اتفاق بیفتد؛ چرا که امکان، بنا بر آنچه بیان خواهیم کرد دو نوع است: امکان عقلی و امکان عادی، و همین طور وجوب و امتناع. و امکان مفروض در طرف دیگر (یعنی می‌گوییم با وجود اولویت پیدا کردن، وقوع طرف دیگر نیز امکان دارد) امکان عقلی است نه امکان عادی. (یعنی وقوع طرف دیگر از نظر عقلی امکان دارد؛ اما معمولاً اتفاق نمی‌افتد و واقع نمی‌شود) بلکه با اولویت، وقوع طرف مرجوح عادةً محال است و امکان وقوع آن از نظر عقلی با وجود امتناع وقوعش به طور معمول، مستلزم آن نیست که اولویت، اولویت نباشد و ترجیح مرجوح اتفاق بیفتد؛ بلکه لازمه آن دو، امکان وقوع مرجوح، عادة

۱. چرا که اولی ترجیح مرجوح است و دومی‌ترجیح بلا مرجّح است. در واقع، وقوع مرجوح بسیار بعیدتر است از وقوع یکی از دو طرف مساوی بدون مرجّح.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

می‌باشد.

در واقع او برای پاسخ به این شبهه می‌گوید:

وقوع طرف مرجوح عقلاً محال نیست و امکان عقلی دارد، ولی عادة محال و ممتنع است. به بیان ساده اگر یک طرف فعل یا ترک اولویت پیدا کند، وقوع طرف دیگر عقلاً محال نیست و به امکان عقلی ممکن است واقع شود، ولی عادةً و به طور معمول واقع نمی‌شود.

این اشکال حکما از آنجا ناشی می‌شود که دو نوع امکان را در نظر نگرفته‌اند؛ اشکال آنها زمانی وارد است که ادعا شود وقوع طرف مرجوح عادةً هم امکان دارد.

به عنوان مثال: کاتب هرگاه که علم به منفعت کتابت پیدا کند و کتابت در نظرش راجح و اولی شود، اراده کتابت می‌کند؛ با آنکه ممکن است (به امکان عقلی) که کتابت را ترک کند، ولی عادةً محال است آن را ترک کند، اما به جایی نمی‌رسد که نتواند ترک اراده کتابت کند. (قمی، سفینة النجاة، ص ۸۰)

با این بیان، ملا محمد طاهر، این دلیل حکما را برای ردّ اولویت و اثبات ایجاب، مردود می‌داند.

شاید مناسب باشد در جواب این شبهه، این نکته نیز ذکر شود که اگر – به طور– مثال خداوند مخیر بین انجام کار حسن یا احسن شود، لزومی ندارد که کار احسن را انجام دهد؛ بلکه اگر کار حسن را انجام دهد از حکمت و عدالت نمی‌افتد. و این یعنی ترجیح مرجوح لزوماً قبیح نیست.

شبهه تخلّف معلول از علّت تامّه

دلیل دیگر حکما برای مردود دانستن قول اولویت، این است که معتقدند تخلّف معلول از علّت تامّه محال است. استدلال ایشان این گونه است که اگر

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

علّت تامّه شیء حاصل شود، معلول وجوباً تحقق می‌یابد و اگر با وجود علّت تامّه، عدم معلول همچنان امکان داشته باشد ـ همان طور که قائلین به اولویت معتقدند ـ در این صورت تخلّف معلول از علّت تامّه پیش می‌آید. و با دو دلیل، تالی (امکان تخلّف معلول از علّت تامّه) را باطل می‌دانند، در نتیجه، مقدم هم باطل می‌شود و قول به ایجاب إثبات می‌شود.

ملا محمد طاهر این شبهه را این گونه بیان می‌کند:

"شبهة امتناع تخلّف المعلول عن العلّة التامّة، فهو أنّه لو لم یجب إختیار العبد لأحد طرفی فعله الإختیاری و ترکه بالنسبة إلی المبادی التی لیس شیء منها باختیاره، لزم إمکان تخلّف المعلول عن العلّة التامة. أمّا بیان الملازمة فبأنّه إن لم یتحقق بعض المبادی التی یتوقف علیها الإختیار، إمتنع تحقّقه. و إن وجد جمیع ما یتوقّف علیه و أمکن عدمه، لزم إمکان التخلّف عن العلّة التامّة. و لهم علی بطلان التّالی ـ و هو إمکان تخلّف المعلول عن العلّة التامّة ـ دلیلان." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۷)

شبهه امتناع تخلّف معلول از علّت تامّه، آن است که اگر با اختیار بنده یکی از دو طرف فعل یا ترک واجب نشود ـ نسبت به آن مبادی که در اختیار بنده نیست ـ امکان تخلّف معلول از علّت تامّه لازم می‌آید. اما بیان ملازمه آن است که اگر بعضی از مبادی که اختیار متوقف بر آنهاست تحقق نیابد (یعنی علّت تامّه تحقق پیدا نکرده باشد)، تحقق فعل ممتنع می‌شود؛ و اگر علّت تامّه محقق شود ولی با این حال هنوز عدم وقوع فعل ممکن باشد، در این صورت تخلّف معلول از علّت تامّه لازم می‌آید. و آنها برای بطلان تالی، یعنی امکان تخلّف معلول از علّت تامّه دو دلیل می‌آورند.

اکنون به بیان دلایل حکما می‌پردازیم:

دلیل اول

این دلیل بر این مبناست که قول اولویت و امکان تخلّف معلول از علّت تامّه،

مستلزم بطلان اصل «استحاله ترجح بلا مرجّح»[1] باشد. به بیان دیگر اگر علّت تامّه، تنها اولویت بخش باشد و ضرورتی در کار نباشد، و در واقع با وجود علّت تامّه تخلّف معلول از آن امکان داشته باشد و معلول موجود نشود، در این صورت ترجّح بلا مرجّح محال نیست. این در حالی است که همگی بر محال بودن آن اتفاق دارند. ملا محمد طاهر نیز به این مطلب اذعان دارد که:

"إعلم أن المنسوبين إلى العلم، اختلفوا فی استحالة الترجيح بلا مرجّح و ترجيح المرجوح، بعد ما اتّفقوا على استحالة الترجح بلا مرجّح و ترجّح المرجوح." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۷)

بنابر این تالی باطل است و به تبع آن مقدم نیز باطل می‌شود؛ آنگاه ثابت می‌شود تخلّف معلول از علّت تامّه امکان ندارد. به این ترتیب قول ایجاب نیز به إثبات می‌رسد.

ملا محمد طاهر بیان این اشکال را از علامه قوشچی می‌آورد:

"هو أنّه يجب وجود المعلول عند وجود علّته التامّة، و الّا فلنفرض وجوده معه فی زمان و عدمه معه فی زمان آخر. فوجوده فی ذلك الزّمان إن كان لأمر لم يوجد فی الزّمان الآخر، لم يكن مستجمعاً ما فرضناه مستجمعاً، و إن لم يكن لأمر، لزم ترجّح أحد المتساويين على الآخر بلا مرجّح؛ لأنّ الترجيح الحاصل من الفاعل، مشترك بين الزّمانين. و بهذا يندفع ما يقال من أنّه لم لا يكون هذا ترجيحاً بلا مرجّح من المختار و أنّه جائز عند بعضهم. إنّما المستحيل ـ إتفاقاً ـ هو الترجّح بلا مرجّح من المختار؛ لأنّا نفرض إرادته أو تعلّقها لكونه من شرائط التأثير موجوداً فی الزّمانين معاً، فلا يتصوّر منه ترجيح مخصوص بأحد الزّمانين، فيكون وقوع الوجود فی أحدهما دون الآخر ترجّحاً بلا مرجّح. و إنّه باطل بديهةً و إتّفاقاً." (قوشچی، ص ۷۳)

هنگام وجود علّت تامّه، وجود معلول واجب می‌شود. و اگر این گونه نباشد

۱. منظور از ترجح بلا مرجّح، آن است که یک معلول بدون علّت بر معلول دیگر ترجیح پیدا کند و در واقع علّت فاعلی وجود نداشته باشد، که این محال است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

(واجب نباشد) پس باید فرض کنیم در زمان الف با وجود علّت تامّه، معلول هم وجود دارد، و در زمان ب با وجود علّت تامّه، معلول وجود ندارد. پس اگر در زمان الف وجود معلول بخاطر امری باشد که در زمان ب موجود نیست، پس در این صورت آنچه را ما علّت تامّه فرض کردیم، علّت تامّه نبوده است؛ و اگر این گونه نباشد؛ یعنی وجود معلول در زمان الف به خاطر امر دیگری نباشد، در این صورت ترجح بلا مرجّح رخ داده، چون در این زمان، معلول بدون علّت موجود شده است و این نزد جمیع عقلا محال است. بنابر این فرض ما باطل می‌شود، و ثابت می‌شود که با وجود علّت تامّه، وجود معلول ضروری است.

وی در ادامه بیان می‌کند که در این فرض ما، ترجیح بلا مرجّح که نزد بعضی جایز است رخ نداده؛ بلکه ترجّح بلا مرجّح رخ داده که نزد همه عقلا محال است؛ چرا که ما فرض کردیم اراده فاعل و تعلق آن به فعل که از شرایط تاثیر است، در دو زمان مساوی باشد (یعنی علّت تامّه در دو زمان به طور مساوی موجود است). بنابر این نمی‌توان گفت ترجیح، مخصوص یکی از زمانهاست؛ بلکه ترجیح حاصل از فاعل در دو زمان، مشترک است. پس موجود شدن معلول در یکی از این دو زمان، ترجح بلامرجّح است که اتفاقاً باطل است.

علامه طباطبایی این اشکال را به این نحو تقریر می‌کنند:

"انّ فی القول بالأولویة ابطالاً لضرورة توقّف الماهیات الممکنة فی وجودها و عدمها علی علّة، اذ یجوز علیه ان یقع الجانب المرجوح، مع حصول الأولویة للجانب الآخر و حضور علّته التامّة. و قد تقدّم أنّ الجانب المرجوح الواقع یستحیل تحقّق علّته حینئذ، فهو فی وقوعه لا یتوقّف علی علّة." (طباطبایی، نهایة الحکمة، ص۶۰)

قول اولویت باطل است؛ چرا که ماهیاتِ ممکن در وجود و عدمشان متوقف بر علّت هستند. و بنابر عقیده به اولویت، وقوع جانب مرجوح در حالی جایز است که در طرف دیگر اولویت حاصل شده و علّت تامّه حاضر شده است. در

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

حالی که تحقق علّت جانب مرجوح، در این هنگام محال است. پس اگر جانب مرجوح واقع شود، بدون علّت واقع شده است. و این همان ترجح بلا مرجّح است که نزد همه محال است.

استاد مصباح این عبارت را این گونه شرح می‌دهد:

مقدمه اول: اگر مرجّح (علّت تامّه) اولویت بخش باشد، ترجّح بلا مرجّح محال نیست.

یعنی فرض مرجّحی که اقتضای اولویت داشته باشد، نه اقتضای ضرورت، مستلزم بطلان اصل "استحاله ترجّح بلا مرجّح" است. برای روشن شدن ملازمه باید جانب مرجوح را در نظر گرفت. لازمه اولویت جانب راجح این است که با فرض تحقق مرجّح و حصول رجحان و اولویت برای جانب راجح و با فرض عدم مرجّح برای جانب مرجوح، باز تحقق مرجوح جائز باشد. اما جائز التحقق بودن جانب مرجوح جز به‌معنای امکان ترجّح آن نیست، پس لازمه اولویت این است که جانب مرجوح بدون مرجّح بتواند ترجّح یابد؛ به تعبیر دیگر، لازمه آن امکان ترجّح بلا مرجّح است در جانب مرجوح. در واقع لازمه اولویت این است که با فرض تحقق علّت تامّه یک جانب و حصول اولویت و رجحان برای آن، باز جانب مرجوح قابل تحقق باشد. و با توجه به اینکه تحقق علّت تامّه جانب مرجوح محال است، لازم می‌آید که جانب مرجوح قابل تحقق باشد. بدون حصول علّت تامّه آن. دلیل اینکه تحقق علّت تامّه جانب مرجوح محال است، این است که آن را مرجوح و جانب دیگر را راجح فرض کرده‌ایم. بنابر فرض، فقط تحقق علّت تامّه یک طرف سبب رجحان و اولویت آن طرف است، و بالعکس: رجحان و اولویت یک طرف فقط مسبّب از تحقق علّت تامّه آن طرف است. بنابراین، اگر فرض کردیم طرفی رجحان نیافته، به معنای این است که علّت تامّه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

آن محقق نشده است، پس فرض مرجوحیت یک طرف مستلزم فرض عدم تحقق علّت تامّه آن طرف است.

مقدمه دوم: تالی باطل است، ترجّح بدون مرجّح محال است.

نتیجه: محال است مرجّح، اولویت بخش باشد، بلکه ضرورت بخش است. (مصباح یزدی، شرح نهایة الحکمة، ج ۲، ص ۲۱۲ و ۲۱۳)

پاسخ ملا محمد طاهر به دلیل اول

اما ملا محمد طاهر در جواب این دلیل می‌گوید:

"فعل با وجود علّت تامّه، اولی از ترک است و ترک معلول با وجود علّت تامّه، ممکن غیر واقع است. بنابراین، از آنچه ما بیان کردیم ترجح بلامرجّح لازم نمی‌آید. و بر تقدیری که آن نیز نباشد، ترجح بلامرجّحی که محال است لازم نمی‌آید؛ زیرا که ترجح بلا مرجّحی که نزد عقلاً محال است، به معنی حصول فعل و اثر، بدون فاعل و مؤثر است. و از آنچه ایشان تقریر نمودند این لازم نیاید؛ بلکه چیزی که لازم می‌آید امکان ترجیح و تاثیر فاعل است بلامرجّح، و این بنا بر آنچه ما اختیار کردیم و قبلاً ذکر شد قصوری ندارد." (قمی، سفینة النجاة، ص ۸۳)

ایشان در بهجة الدارین نیز همین مضمون را درجواب علامه قوشچی می‌آورند:

"و أمّا الجواب عن الدليل الأول على بطلان التّالی فبمنع الملازمة؛ لأنّا لا نسلّم على تقدير عدم وجوب المعلول عند العلّة فرض وقوعه معها فی وقت و عدمه معها فی وقت؛ بل الحقّ أنّ وجود المعلول عند وجود العلّة أولى، فلا يمكن عدمه عادةً عند وجود العلّة لامتناع وقوع ترجيح المرجوح عادةً على ما حقّقناه سابقاً. و إن سلّمنا لزوم فرض وقوعه فی وقت دون آخر، على ما ذكره، فلا نسلّم لزوم الترجح بلا مرجّح؛ لأنّ المراد به هو حصول الأثر بلا تأثير مؤثر و لم يلزم ممّا ذكره من إشتراك الإرادة بين الزمانين الترجح بهذا المعنى. نعم، اللازم منه الترجيح بلا مرجّح بمعنى تخصيص القادر أحد مقدوريه بالوقوع بدون داع مختصّ." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بين الأمرين، ص ۲۲۸)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

ملازمه‌ای که در دلیل اول آمده، قابل قبول نیست؛ چرا که بنا بر عدم وجوب وجود معلول هنگام حضور علّت تامّه، نمی‌پذیریم که با وجود علّت تامّه، معلول در یک زمانی واقع شود و در زمانی دیگر واقع نشود؛ بلکه حق آن است که بگوییم هنگام وجود علّت تامّه، وجود معلول اولویت پیدا می‌کند، و معمولاً ممکن نیست که با وجود علّت تامّه، معلول واقع نشود؛ چرا که ترجیح بلا مرجّح هم معمولاً اتفاق نمی‌افتد (ممکن غیر واقع است). حال اگر فرض او را آن گونه که بیان کرد بپذیریم، اما با این حال قبول نمی‌کنیم که در این صورت ترجح بلا مرجّح (که نزد همه محال است) اتفاق بیفتد؛ چرا که مراد از ترجح بلا مرجّح، حصول اثر بدون تاثیر موثر است (یعنی بدون وجود علّت، معلول واقع شود)؛ در حالی که از آنچه در این دلیل ذکر شده ترجح به این معنا لازم نمی‌آید؛ چرا که در هر دو زمان اراده (فاعل) مشترک است (و علّت موجود است). البته بله لازمه این فرض آنها ترجیح بلا مرجّح است. به این معنا که اراده فاعل به یکی از دو مقدورش (وجود یا عدم وجود معلول) بدون داعی و انگیزه خاصی تعلق گرفته باشد.

بنابر این ملا محمدطاهر مبنای این دلیل را – که وقوع ترجح بلا مرجّح است– نمی‌پذیرد. به عقیدهٔ او، در فرض آنها، تنها ترجیح بلا مرجّح رخ می‌دهد که آن هم جایز است.

دلیل دوم

ابتدا این دلیل را از علامه طباطبایی نقل می‌کنیم:

"فانّ حصول الأولویة فی أحد جانبی الوجود و العدم لا ینقطع به جواز وقوع الطرف الآخر و السؤال فی تعین الطرف الأولی مع جواز الطرف الآخر علی حاله، و إن ذهبت الأولویات إلی غیر النهایة، حتّی ینتهی إلی ما یتعین به الطرف الأولی و ینقطع به جواز الطرف الآخر

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

و هو الوجوب." (طباطبایی، نهایة الحکمة، ص۶۰)

"حصول اولویت در یکی از دو طرف وجود یا عدم، جواز وقوع در طرف دیگر را از بین نمی‌برد، و سؤال در مورد تعیین یک طرف با وجود جواز طرف دیگر همچنان باقی است حتی اگر اولویت‌ها بی‌نهایت باشند، تا اینکه منتهی شود به عاملی که یک طرف را معین کند و جواز وقوع طرف دیگر را از بین ببرد و آن عامل، وجوب است."

استاد مصباح در شرح این عبارت می‌گوید:

مقدمه اوّل: اگر علّت، اولویت وجود یا عدم به ماهیت بخشد، ماهیت با فرض تحقق علّت نیز هنوز جائز الطرفین است.

مقدمه دوم: اگر ماهیت با فرض تحقق علّت هنوز جائز الطرفین باشد، «سؤال لِم»[1] در مورد ماهیت قطع نمی‌شود.

توضیح اینکه چیزی که موجب سؤال لِم است، جائز الطرفین بودن ماهیت است. حال اگر فرض کنیم مرجّحی موجود شود و مثلا طرف وجود را اولویت بخشد، چون طرف عدم هنوز برای ماهیت جائز است، باز ماهیت جائز الطرفین است و سؤال لم قطع نمی‌شود؛ پس فرض وجود مرجّح اوّل موجب قطع سؤال لم نشد و برای قطع سؤال باید مرجّح دیگری فرض کرد. نقل کلام در این مرجّح می‌کنیم. این مرجّح نیز اگر اولویت بخش باشد، به دلیلی که گذشت، با فرض وجود آن، سؤال قطع نمی‌شود و احتیاج به فرض مرجّح سومی هست و این سلسله مرجّحها و اولویتها، و لو بی‌نهایت شوند، مادامی که وجوب‌آور نباشند، موجب قطع سؤال لم نمی‌شوند.

مقدمه سوم: اگر سؤال لم قطع نشود، علّت و مرجّح مفروض حقیقتاً علّت و

۱. منظور از سؤال لِم، سؤال از علّت است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

مرجّح نیست.

نتیجه: اگر فرض کنیم علّتی به ماهیت اولویت وجود یا عدم بخشد، این علّت، علّت و مرجّح واقعی نیست؛ به عبارت دیگر، فرض علّت با فرض اولویت بخشی سازگار نیست. پس ادعای متکلمین، مبنی بر تحقق «علّت اولویت بخش» برای ماهیت، باطل است. (مصباح یزدی، شرح نهایة الحکمة، ج ۲، ص ۲۱۰ و ۲۱۱)

در این دلیل گفته می‌شود:

با حضور علّت تامّه، محال است معلول تخلّف کند و واقع نشود. و با وجود علّت تامّه، وجود معلول واجب می‌شود، چرا که اگر بنا به گفته شما با حضور علّت تامّه، وجود معلول تنها اولویت پیدا کند، در این صورت هنوز عدم معلول نیز جایز است و این یعنی با اینکه علّت تامّه موجود است؛ یک طرف وجود یا عدم هنوز تعین پیدا نکرده است. بنابر این، برای این تعین، به علّت دیگری نیاز داریم که بالأخره یکی از دو طرف وجود یا عدم را به طور قطعی معین کند و نقل کلام به این علّت نیز می‌شود. پس قول شما در مورد اولویت باطل می‌شود و ادعای ما در مورد عدم امکان تخلّف معلول از علّت تامّه به إثبات می‌رسد.

ملا محمد طاهر این دلیل را از بیان ابن سینا می‌آورد:

"و أمّا الثانی فما ذکره إبن سینا فی إلهیات الشّفا. و هو أنه لو لم یکن المعلول واجباً بالعلّة و بالقیاس إلیها ممکناً أیضاً، فکان یجوز أن یوجد و أن لا یوجد غیر متخصّص بأحد الأمرین. و هذا محتاج من رأس إلی وجود شیء ثالث متعین له به الوجود عن العدم أو العدم عن الوجود عند وجود العلّة، فیکون ذلك علّة أخری، و یتمادی الکلام إلی غیر النّهایة. و إذا تمادی إلی غیر النهایة، لم یکن مع ذلك قد تخصّص له وجود، فلا یکون قد حصل له وجود و هذا محال؛ لا لأنّه ذاهب إلی غیر النهایة فی العلل فقط، فإنّ هذا فی هذا الموضع بعد، مشکوك فی إحالته؛ بل لأنّه لم یوجد بعد ما به یتخصّص. و قد فرض موجوداً، فقد صحّ أن کلّ ما هو ممکن الوجود لا یوجد ما لم یجب." (إبن سینا، ص ۳۹)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

ابن‌سینا می‌گوید: "اگر با وجود علّت تامّه، وجود معلول واجب نشود و همچنان وجودش نسبت به آن ممکن باشد، پس جایز می‌شود که موجود باشد یا نباشد، در حالی که هنوز به وجود یا عدم اختصاص پیدا نکرده باشد. بنابر این در اینجا به شیء ثالثی نیاز است که وجود یا عدم را برای معلول معین کند. پس این شیء نیز علّت دیگری می‌شود و اگر باز هم باوجود این علّت، وجود معلول واجب نشود، همین کلام تا بی‌نهایت ادامه دارد. و هنگامی که تا بی‌نهایت ادامه پیدا کرد، با این حال هنوز وجود برای آن اختصاص پیدا نکرده است، پس وجود برایش حاصل نشده است و این محال است؛ و این محال بودن فقط به خاطر این نیست که در مورد علل تا بی‌نهایت رفتیم ـ چرا که در این موقعیت اگر هم تسلسلی باشد محال بودنش مشکوک و اختلافی است ـ بلکه به این دلیل که معلول بعد از آنکه تخصیص پیدا کرد، موجود نشد، در حالی که ما فرض کردیم معلول موجود است. بنابر این صحیح است که بگوییم شیء ممکن تا واجب نشود موجود نمی‌شود.

پاسخ ملا محمد طاهر به دلیل دوم

وی در جواب این دلیل حکما برای محال بودن امکان تخلّف معلول از علّت تامّه، می‌گوید:

"و الجواب عن الثانی بأنّه: إن أراد بقوله «یجوز أن یوجد و أن لا یوجد» الجواز العادی، فالملازمة ممنوعة؛ لأنّ عدم الوجوب لا یستلزم إلا الإمکان العادی و هو أعمّ من الوقوع. و إن أراد به الجواز و الإمکان، العقلی فالملازمة مسلّمة؛ ولکن لا یلزم أن لا یکون متخصّصاً بأحد الأمرین، لکن یلزم أن یکون محتاجاً من رأس إلی شیء ثالث، بل الحق علی ما حقّقناه أنّ المعلول مع العلّة و إن کان ممکناً غیر واجب عقلاً ولکنّه أولی، و واجب عادةً لامتناع ترجیح المرجوح عادةً، فهو حینئذ متخصص بالوجود فلا یلزم الاحتیاج إلی شیء ثالث." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۲۲۸)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

جواب دلیل دوم این است که در این عبارت ابن‌سینا که می‌گوید: "در صورتی که با وجود علّت تامّه، وجود معلول واجب نشود؛ وجود و عدم وجود معلول جایز می‌شود"؛ اگر مراد از "جواز" جواز عادی باشد، ملازمه برقرار نیست، چون عدم وجوب مستلزم امکان عادی است و امکان عادی هم اعم از وقوع است. و اگر مراد از آن جواز عقلی باشد ملازمه برقرار است.[1] اما لازمه این امر آن نیست که معلول به وجود یا عدم، تخصیص نخورده باشد و معلول از ابتدا نیازمند شیء ثالثی باشد که آن را تخصیص بزند؛ در واقع حقیقت آن است که معلول با وجود علّت تامّه، اگر چه ممکن است و عقلاً واجب نمی‌شود؛ اما در این صورت وجود معلول اولویت دارد و عادةً واجب است؛ چرا که ترجیح مرجوح عادةً محال است و اتفاق نمی‌افتد، پس معلول از ابتدا عادةً به وجود تخصیص خورده و به شیء سومی هم نیاز ندارد.

مبنای این پاسخ ملا محمد طاهر، تفکیک میان امکان و امتناع عقلی و عادی است. از نظر او این گزاره که «با وجود علّت تامّه، وجود معلول واجب نمی‌شود و تنها اولویت پیدا می‌کند»، به این معناست که از نظر عقلی معلول ممکن است با وجود علّت تامّه موجود نشود، اما معمولاً معلول موجود می‌شود و عدم معلول امتناع عادی دارد.

او هر دو دلیل حکما را در مورد بطلان امکان تخلّف معلول از علّت تامّه با مضامینی که آورده شد رد می‌کند، آنگاه یک پاسخ کلی نیز به اصل شبهه می‌دهد و می‌گوید:

"فاما الجواب عن أصل الشبهة: فبمنع بطلان التّالی و هو إمکان تخلّف المعلول عن

۱. چون در جواز عادی، معلول حتماً به دنبال علّت تامّه می‌آید؛ یعنی با وجود علّت تامّه، معلول عادة موجود می‌شود و عدم وجود معلول عادة ممتنع است، اما در جواز عقلی، معلول می‌تواند موجود باشد یا نباشد؛ یعنی با وجود علّت تامّه، وجود و عدم وجود معلول امکان عقلی دارد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]

علّته التامّة عقلاً؛ لأنّ الحق إمكانه عقلاً و إن امتنع عادةً." (قمی، بهجة الدارین فی الأمر بین الأمرین، ص ۳۹)

بنابر این به عقیدهٔ او، تخلّف معلول از علّت تامّه امکان عقلی دارد، اگرچه عادتاً ممتنع است و اتفاق نمی‌افتد.

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب بیان شده می‌توان نتیجه گرفت که در اندیشه ملا محمد طاهر قمی، آنچه حکما در تفسیر چگونگی افعال انسان بیان می‌کنند، همان جبر است. چرا که حکما بر این باورند که شیء ممکن تا وقتی به حد ضرورت و وجوب نرسد، به وجود نمی‌آید و فعل انسان هم از جمله ممکنات است، لذا تا به حد وجوب نرسد از او صادر نمی‌شود؛ قمی این عقیده حکما را عین جبر می‌داند و به شدت با مبانی این دیدگاه مخالفت می‌کند؛ زیرا حکما به دو دلیل قائل به ایجاب هستند و قول اولویت را باطل می‌دانند: محال بودن ترجیح بلا مرجّح و محال بودن تخلّف معلول از علّت تامّه؛ اما ملا محمد طاهر، این دو را جایز می‌داند و معتقد است که اگرچه این دو امکان عادی ندارند و عادتاً اتفاق نمی‌افتند؛ ولی امکان عقلی دارند.

منابع

۱. آخوندی، محمدحسین، *در سایه سار حکمت شرح و توضیح بدایة الحکمة*، قم، نشرهاجر، دوم، ۱۳۸۶ش.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفا (الإلهیات)*، قم، مکتبة آیة الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۳. صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، بیروت، دار احیاء البراث، سوم، ۱۹۸۱م.
۴. طباطبایی، سید محمد حسین، *نهایة الحکمة*، قم، موسسه النشر الإسلامی، دوازدهم.
۵. طباطبایی، سید محمد حسین، *بدایة الحکمة*، قم، موسسه النشر الإسلامی، اول.
۶. قمی، محمدطاهر، *سفینة النجاة*، تصحیح و تعلیق: درگاهی، حسین؛ طارمی، حسن، تهران، نیک معارف، اول، ۱۳۷۲ش.
۷. قمی، محمد طاهر، *بهجة الدارین قی الأمر بین الأمرین* (نسخه خطی)، مشهد، کتابخانه مرتضوی، تاریخ کتابت: ۱۰۸۶ق.
۸. قوشچی، علاء الدین علی بن محمد، *شرح تجرید الإعتقاد*، منشورات رضی.
۹. مصباح یزدی، محمد تقی، *شرح نهایة الحکمة*، تحقیق و تصحیح: عبودیت، عبد الرسول، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، اول، ۱۳۸۷ ش.
۱۰. مصباح یزدی، محمد تقی، *آموزش فلسفه*، تهران، بین الملل، هفتم، ۱۳۸۶ش.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-13]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.11.2]